

دعبل خزاعی و امام رضا (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



دعبل خزاعی و امام رضا (علیه السلام)

شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» از عبدالسلام هروی نقل کرده است که گفت: دعبل خزاعی (1) در مرو خدمت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) رسید، عرض کرد: قصیده ای در مدح شما سروده ام و قسم یاد کرده ام که آن را برای کسی قبل از شما نخوانم. امام (علیه السلام) اجازه فرمود که آن را بخواند.

دعبل شروع کرد به خواندن قصیده اش که متجاوز از 120 بیت است که ترجمه بیت اوّل آن چنین است:

مدارس آیات خَلَّتْ عن تلاوه || وَمَنْزِلٌ وَحَى مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ

(محل تدریس آیات الهی که اکنون از تلاوت آیات بر کنار مانده است و محل نزول وحی پروردگار که از فعالیت بازمانده است).

چون به این شعر رسید:

أَرَى فَيئُهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مَتَقَسِّمًا || وَأَيْدِيهِمْ مِنْ فَيئِهِمْ صَفَرَاتِ

(غنیمتی که مال ایشان است در دست دیگران می بینم که بین خودشان تقسیم می کنند، در حالیکه دست خود ایشان از آن غنیمت خالی است).

حضرت رضا (علیه السلام) گریه کرد و فرمود: راست گفتی ای خزاعی. و چون به این شعر رسید:

إِذَا وَتَرُوا مَدَّوْا إِلَى وَاتْرِيهِمْ || أَكْفًا عَنِ الْأَوْتَارِ مَنْقِبُضَاتِ

(هنگامی که به آن‌ها ستم شود به ستمگر خود دست انتقام دراز نمی‌کنند بلکه بدی را با احسان مقابله می‌کنند و دستشان از انتقام خالی است).

حضرت رضا (علیه السلام) کف دستان خود را زیر و رو کرد و فرمود: بلی بخدا قسم خالی است، و چون به این شعر رسید:

لَقَدْ خَفْتُ فِي الدُّنْيَا وَأَيَّامَ سَعِيهَا	وَإِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي
--	--

(هر آینه در دنیا زندگی من آمیخته با ترس و وحشت بود و همانا امیدوارم که بعد از مرگم از امن و امان برخوردار باشم).

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: «آمَنَكَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ».

(خداوند تو را امان دهد و ایمن گرداند روزی که هراس آن زیاد است).

و هنگامی که دعبل به این بیت رسید:

وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ	تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَانُ فِي الْعُرْفَاتِ
---	--

(و قبری از شما در بغداد است برای آن وجود پاک، و غرفه ای از غرفه های بهشت است که او را در بر گرفته است).

حضرت رضا (علیه السلام) به او فرمود: آیا به این قسمت از قصیده ات اجازه می دهی دو بیت اضافه کنم که قصیده تو با آن کامل شود؟

وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَأْلَهَا مِنْ مُصِيبِهِ	تَوَقَّدَ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا	يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

(و قبری در طوس است که برای آن مصیبت هایی است که تا روز قیامت آتش از دل های سوخته شعله ور خواهد بود .

تا آنکه خدا قیام کننده و منتقم ما را برانگیزاند، و غصه ها و اندوه ما را برطرف سازد).

دعبل عرض کرد: من قبری از شما خانواده در طوس نمی شناسم، اینکه فرمودید قبر چه کسی است؟

فرمود: «ذاک قبری ولاتنقضی الأیام واللیالی حتی یصیر طوس مختلف شیعتی وزواری. ألا فمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیامه مغفوراً له.»

«آن قبر من است؛ روزها و شب ها به پایان نمی رسد که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زائران من می گردد. بدانید هر کس مرا در شهر طوس و در آن غربت زیارت کند فردای قیامت با من و در درجه من خواهد بود در حالی

که گناهانش آمرزیده شده باشد.»

بعد از آنکه دعبل قصیده اش را به پایان رسانید، حضرت رضا (علیه السلام) از جا برخاست، و به دعبل فرمود: جایی نرو و خود به اندرون خانه رفت. پس از مدّتی صد دینار که به نام مبارک او سگّه زده بودند توسط خادم برای او فرستاد و به او گفت: مولای تو می فرماید: این مبلغ را نفقه و خرجی خودت قرار بده.

دعبل گفت: بخدا قسم بخاطر دینار نیامدم و این قصیده را نگفته ام که دیناری به من برسد و کیسه را برگردانید، و جامه ای از جامه های آن حضرت درخواست نمود که به آن کسب برکت و شرافت کند.

حضرت جبّه یعنی لباس بلندی را که از پشم نرم و نازک تهیّه شده بود به همراه آن کیسه زر برایش فرستاد و به خادم فرمود: به او بگو این دینارها را بگیر، زیرا روزی به آن احتیاج پیدا می کنی، و دوباره آن را برنگردان.

حمله راهزنان به دعبل در راه بازگشت از دیدار امام رضا (علیه السلام)

دعبل آن کیسه و جامه را گرفت و بیرون رفت و از مرو به همراه قافله ای به راه افتاد، و چون در بین راه به محلّی بنام «میان قوهان» (2) رسید، دزدها بر آن قافله هجوم آوردند. همه اهل قافله را گرفتند و شانه های آنها را بستند و دعبل از کسانی بود که شانه هایش را بسته بودند، سپس همه اموال آنها را مالک شدند و بین خودشان تقسیم کردند، یکی از آنها این شعر از قصیده دعبل را که مناسب بود با خود خواند:

أَرَى فَيئُهُم فَي غِيرَهُم مَتَقَسِّمًا ۖ وَأَيْدِيَهُم مِّن فَيئُهُم صَفَرَات

(می بینم اموال آنها را که دیگران بین خود تقسیم می کنند ، و خود دست هایشان از آن اموال خالی است).

دعبل آن را شنید و از آن خواننده پرسید این بیت شعر که خواندی از کیست؟

گفت: مردی از اهل خزاعه که نامش دعبل است .

دعبل گفت: من همان دعبل هستم که آن قصیده را گفته و این یک بیت از آن است.

آن شخص فوراً نزد رئیس گروه رفت، او در بالای تپّه مشغول نماز خواندن بود و مذهب شیعی داشت ، وقتی قضیه را به او خبر داد از جا برخاست و خود به نزد دعبل آمد و به او گفت: تو دعبل هستی؟

گفت : بلی. گفت: قصیده ات را بخوان.

وقتی آن قصیده را خواند شانه های او و همه اهل قافله را باز کرد، و آنچه از آنها سرقت کرده بودند به احترام دعبل به آنها برگرداند.

دعبل به راه خود ادامه داد تا به قم رسید، اهل قم به استقبال او آمدند و از او درخواست کردند که قصیده اش را بخواند، دستور داد که همگی در مسجد جامع اجتماع کنند، و چون جمع شدند بالای منبر رفت و قصیده اش را برای آنها خواند، آنها هم به او مال و ثروت زیاد و جامه های فراوانی به عنوان خلعت بخشیدند، خبر آن جبّه ای که امام (علیه السلام) به او مرحمت فرموده به آنها رسید، لذا از او درخواست کردند که آن را به هزار دینار به آنها بفروشد و او خودداری کرد، به او گفتند مقداری از آن را به هزار دینار بفروشد امتناع ورزید، و از شهر قم خارج شد.

پس همین که از روستای اطراف شهر گذشت جمعی از جوان های عرب خود را به او رساندند و آن جبّه را از او گرفتند، دعبل به قم بازگشت و از آنها خواست که جبّه را برگردانند، جوان ها از بازگرداندن آن خودداری کردند و به توصیه و سفارش بزرگترها و پیرمردان هم توجّهی نکردند.

به دعبل گفتند: جبّه دیگر به دست تو نخواهد رسید قیمت آن را که هزار دینار است بگیر تا از دست تو نرود ولی دعبل نپذیرفت، و وقتی از گرفتن جبّه نا امید شد از آنها خواست که مقداری از آن را به او برگردانند. آنها پذیرفتند، مقداری از جبّه را با هزار دینار به او دادند.

دعبل آنها را گرفت و به راه خود ادامه داد تا به وطن و سرزمین خودش رسید، در آنجا مشاهده کرد که دزدان به خانه اش هجوم برده و همه اموالش را دزدیده اند، وقتی چنین دید صد دیناری را که حضرت رضا (علیه السلام) به او به عنوان صله و جایزه مرحمت فرموده بودند در معرض فروش قرار داد، و یکی از شیعیان هر دینار آن را به صد درهم خرید و او صاحب ده هزار درهم شد.

اینجا بود که فرمایش حضرت رضا (علیه السلام) به خاطرش آمد که فرموده بود: «به این دینارها احتیاج پیدا می کنی».

دعبل کنیزکی داشت که به او خیلی علاقمند بود، و او به چشم درد مبتلا گشته بود، دکتر برای او حاضر کرد و وقتی چشمان او را دید گفت: چشم راست او چاره ای ندارد و از دست رفته است، اما چشم چپ را ما معالجه می کنیم و سعی و تلاش خود را مبذول می داریم و امیدواریم که سالم بماند.

این خبر دعبل را بسیار اندوهناک نمود، و برای او بی تابی زیاد کرد، بعد به خاطرش رسید که پاره ای از آن جبّه نزد او است، آن را برداشت، و بر چشمان کنیزک مالید، وقتی صبح کرد دو چشم او را صحیح تر و سالم تر از پیش مشاهده کرد، و آن به برکت حضرت رضا (علیه السلام) بود. (3)

شیخ عباس قمی (رحمه الله) نویسنده کتاب «سفینه البحار» گفته است: از علی بن دعبل روایت شده است که بعد از وفات پدرش، او را در خواب دید، لباس سفیدی به تن و کلاه سفیدی به سر داشت، از حال او سؤال کرد.

جواب داد: بخاطر بعضی از اعمال نادرستی که در دنیا مرتکب شده بودم حال بدی داشتم تا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیدار کردم در حالیکه جامه سفیدی پوشیده بود، به من فرمود: تو دعبل هستی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: از اشعارت که درباره فرزندان من سروده ای بخوان.

من این ابیات را خواندم :

وَأَلْ أَحْمَدُ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا	لَا أَضْحَكُ اللَّهَ سَنَّ الدَّهْرُ إِن ضَحَكَتْ
كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنُوا مَا لَيْسَ يَغْتَفَرُ	مَشْرَدُونَ نَفُوا عَنْ عَقْرِ دَارِهِمْ

(خدا دهان روزگار را خندان نگرداند و چگونه خندان باشد، در حالی که خاندان پیامبر مورد ظلم و ستم واقع شدند و دشمنان بر آنها چیره گشتند. آواره شدند و از میان خانه هایشان دور گشتند ، گویا آنها جنایاتی کرده اند که قابل بخشش نیست).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را تحسین نمود و فرمود: نیکو گفته ای و درباره اش شفاعت فرمود، و جامه خود را به او بخشید. (4)

پی نوشت ها:

(1) . شیخ صدوق رحمه الله فرموده است : دَعْبِلَ فرزند علی خزاعی و کنیه اش ابو علی است، او شاعری مشهور در میان شعرای شیعه است، و به صلابت ایمان، بلندی مرتبه، عظمت شأن و مقام شهرت دارد. مامقانی رحمه الله شرح حال او را در کتاب «تنقیح المقال، ج1، ص 417» به نقل از کتاب «خلاصه تألیف علامه ص 70» ذکر کرده است .

(2) . میان قوهان : شهری بین هرات و نیشابور است .

(3) . عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج2، 267-269؛ بحار الأنوار ، ج49، ص 239-241؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص 338؛ إعلام الوری، ص 329، اکمال الدین، ج2، ص 373؛ منتخب الأثر ، ص 221 ح3، دلائل الإمامه ، ص 357 ح4، اثبات الهداه ، ج3، ص 284، حدیث 102/

(4) . سفینه البحار: 177/2، بحار الأنوار: 241/49 ح 10 به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام): 270/2 ح 36 (با کمی اختلاف).